# مقدمه

خوب ما به مباحثی در ابتدا و آغاز بحث انتظار از دین اشاره کردیم ببینیم که مدعای قائلان به نظریه انتظار بشر از دین چیست بعد از اینکه مقدماتی ذکر کردیم این اولاً و دوم اینکه ادله و مستدلات این نظریه چیست؟ این دو بحثی است که به آن خواهیم پرداخت.

# مدعای قائلان به نظریه انتظار بشر از دین

با توجه به آنچه سابق عرض کردیم و مطالعاتی هم که داریم می‌شود گفت که اصل مدعای این دیدگاه این است که انتظاراتی که بشر و توقعاتی که انسان و مفسر متن از متن و از دین دارد در فهم متن و تعیین جایگاه متن نقش دارد این مدعای کلی است که می‌گوید انتظار و توقع شما در تفسیر این متن مؤثر است با تفاوت این انتظارها آن‌وقت برداشت‌ها و کارکردهای متن تفاوت پیدا می‌کند و تغییر پیدا می‌کند این یک ادعای کلی است منتهی تفسیر انتظار از متن در فهم متن این تأثیر چند نوع متصور است؟

## چگونگی تأثیر انتظار شخص در فهم او

چطور این نوع انتظار من در فهم من اثر دارد؟ دو نوع مهمش این است:

یکی تأثیر انتظار من از فهم متن از نظر جایگاه و اعتبار و روایی متن مثلاً حدیث و قرآن و امثال اینها است من مثال بزنم ببینید وقتی است که کسی دارد حرفی می‌زند این گاهی در مقام جد است گاهی در مقام هزل است وقتی که ما احراز کردیم که در مقام جد است با او یک تعامل می‌کنیم وقتی که نه معلوم شد که این در مقام هزل و مزاح است با او یک تعامل دیگری می‌کنیم این تو گفتگوهای عرفی است؛

یا اینکه این در مقام بیان حقیقت است یا مجاز است مثلاً این فرق می‌کند در متون دینی ما هر متنی که در منابع دینی وارد بشود دو احتمال از منابعی که از ناحیه شارع به دست ما رسیده دو احتمال در بابش وارد است:

یک احتمال این است که این سخن از موضع مولویت و تشریع باشد؛

یک احتمال هم این است که نه این از موضع مولویت و تشریع ابدی و جاویدان نباشد بلکه یک نقش مثلاً ارشادی دارد یا گفته‌ای است و گفتگوهایی است مطابق با اصل زمان خودش مثلاً راجع به این آیه شریفه که درباره کسانی که مبتلای به ربا هستند «**لا يَقُومُونَ إِلاَّ كَما يَقُومُ الَّذي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَس**‏» می‌گوید که کسی که مبتلای به ربا است مثل مجنونی است که جن در او تصرفی کرده این علتش این است که قدیم مثلاً می‌گفتند که آدم مجنون جن در او تصرف کرده می‌گویند قرآن هم که این بیان را آورده نه اینکه یک بیان واقعی باشد مطابق با اصل خودش با اصل آن زمان که این‌جور دیدگاهی بوده رو همان دیدگاه آن اصل آمده این تعبیر را آورده است.

## بررسی دیدگاه

بعضی این‌جور می‌گویند که البته ما خیلی این را قبول نداریم می‌گوید دارد حرف می‌زند مطابق با زمان و اصل خودش نه اینکه عنایت داشته باشد این را بگوید همین‌جور است واقعاً حالا این به‌عنوان یک مثال فرعی بود اصل قصه این است که گاهی همان‌طور که مثال هم زدیم گاهی هست که شارع در بیان و گفته‌های خویش از موضع مولویت سخن نمی‌گوید از موضع شارعیت سخن نمی‌گوید بلکه از موضع عرفی عقلایی حرف می‌زند که ما تعبدی روی آن بحث‌ها نداریم گاهی گفته می‌شود روایات پزشکی و اینها از این قبیل است انتظار بشر از دین یک تأثیرش در همین ارزیابی جایگاه یک متن است از لحاظ مولویت و ارشادیت شما اگر آمدید در مرحله قبل از برخورد و مواجهه متن و روایات گفتید که مثلاً بحث‌های پزشکی خارج از قلمرو دین است اصلاً دین کار به پزشکی ندارد این فرضیه شما در شما انتظار معینی را تولید می‌کند انتظار شما از شارع این نیست که در پزشکی راه را به شما نشان بدهد و لذا آنچه از پزشکی درباره شارع آمده این دیگر جنبه مولوی نیست که حکمی در آن باشد و مربوط به دین باشد آن‌وقت این‌جور که شد البته بعد از این هم دو احتمال دارد ممکن است بگوییم که شارع واقعیت‌ها را دارد ذکر می‌کند منتهی نه از پایگاه دین مثل اینکه یک فیزیکدان دارد یک واقعیت را کشف می‌کند یک‌بار هم می‌گوید نه اصلاً مقید واقع گویی هم نیست این مطابق با اصل و زمان خودش دارد اینها را در یک جلسه‌ای بوده اینها را مطابق آنچه در زمان خودشان متداول و رایج بوده فرموده‌اند و سرکه آن‌وقت خیلی روش تأکید می‌کردند در روایات ما هم خیلی تعریف شده مطابق با اصلشان است ممکن است بالواقع هم حالا معاذالله باید بگوییم این‌جور هم نباشد این یک تأثیر است که می‌گوید انتظار شما که حاصل از تبیین قلمرو دین است به شما خط می‌دهد که شما این گروه از روایات را از مرز دین بیرون ببرید یا وارد دین بکنید یا آن پیش‌فرض‌هایی که بعضی‌ها گفته‌اند که کار شارع نیست که بیاید در غیر اظهارات یا در حوزه معاملات اظهارنظری بکند و بخواهد تعبدی ایجاد بکند.

در حوزه معاملات یک عرف‌های عقلایی و سیره‌های عقلایی است که اصلاً خود بشر هم از حوزه تنظیم معاملاتش و اینها برمی‌آید و دیگر شارع برای چه اصلاً وارد این موضوع بشود اصلاً جای دین نیست و لذا آن‌وقت روایاتی که در باب معاملات و اینها آمده همه اینها جزء بحث‌های امور تعبدی نیست به خلاف عبادات این یک نقشی است که اینها در این قصه ایجاد می‌کند در تعیین جایگاه است.

### پیش‌فرض و انتظار از دین مؤثر در مولوی یا ارشادی دانستن کلام شارع

به‌عبارت‌دیگر اینکه بگوییم اینها مولوی است یا ارشادی است که امروز این بحث خیلی جدی مطرح است یکی هم تأثیر در تعیین جایگاه و متن نیست بلکه تأثیر در تفسیر و کشف معنای متن است آن انتظاری که انسان دارد در اینکه چه جوری این متن را تفسیر بکند و از آن برداشت بکند تأثیر دارد تو آنجا ما در حقیقت در اینکه این بخش از روایات را بیاوریم در این قلمرو یا نیاوریم می‌گوییم تأثیرگذار است اینجا این است که نه این مجموع روایات یا احادیثی که در محدوده دین فرض گرفتیم می‌گوییم جزء کار دین است آمده جزء کار دین قرار گرفته یعنی مولوی است اما آن پیش‌فرض و انتظار ما در نوع تفسیر این و دلالت این تأثیرگذار است مثلاً در همین‌که ما چقدر می‌توانیم به دلالت‌های التزامی و مدلول‌های عمقی روایات سیر بکنیم و از آنها استفاده بکنیم خوب دیدید دیگر آیات قرآن اونجوری که در مجمع‌البیان است یا مفسرانی که خیلی عمق‌های فلسفی ندارند یک چیزهایی از آن استفاده می‌کنند که با ظواهر می‌خواند ولی همین دسته وقتی که یک آدم عمیقی که می‌دیدند می‌رود تو عمقش کلی چیز از این آیه می‌آورد بیرون مدلول‌های جدیدی را از این استخراج می‌کند خوب اینها اصلاً حجت این مدلول‌های عمیقی که با ملازمات عقلی شما تنظیم کردید و دارید می‌روید در عمق مسائل تازه‌ای را به دست می‌آورید این مبتنی بر این است که بگوییم این پیش‌فرض و انتظار ما است که انتظار ما از آن متن این است که همان لسان مبین عام عمومی مقصود است یا اینکه نه غیر از این یک لسان عمیق‌تری هم دارد که آن هم مولا در مقام بیان آن هم هست که اگر آن اولی باشد باید همین ظواهر را گرفت و رد شد که خیلی از ظاهرگرایان و اینها همین‌طور است اما کسی که نه پیش‌فرض و انتظارش این است که عمیق‌تر هم سخن بگوید به لایه‌های عمیق‌تری هم بپردازد این پیش‌فرض به او اجازه می‌دهد که اینجا برود جلوتر و هر چه هم به دست می‌آورد بگوید اینها هم درست است اینها هم باید رفت سراغش و ارزش هم دارد در فقه و اینها هم گاهی به آن مراجعه می‌شود.

در باب استصحاب دو سه تا روایت داریم لا تنقض الیقین بالشک ولی بروید استصحاب رسائل را بخوانید استحصاب کفایه را بخوانید بحث‌های پیشرفت استصحاب را بخوانید خوب از همین چقدر مطلب در آمده چقدر عمقش بخشیده شده ممکن است کسی بگوید این لا تنقض الیقین بالشک اصلاً کاری به اینها ندارد یک ظاهر اولیه‌ای داشته که مطابق آن سؤالی که کرده یک چیزی گفته تمام شده رفته این‌جور پیش‌فرض می‌گوید که بیش از این من این انتظار را ندارم و لذا می‌شود بافت و چیزهایی جور کرد ولی ارزش ندارد اینها انتظار به او خط می‌دهد که در عمق برود و برای آنها اعتباری قائل بشود یا اینکه نه اعتباری قائل نشود این مثال دیگری است که می‌شود به این زد و از این قبیل مثال‌های فراوانی که می‌شود به این قصه زد.

### تأثیر انتظار از دین در نوع تفسیر متن

البته آن انتظار بشر از دین در خیلی از این گفته‌ها و نوشته‌های روشنفکران و اینها بسیاری از مواردش را مثال‌هایی که زدند و جهت به آن دادند آن اولی است ولی در خود کلمات آنها هم این‌جور نیست که اختصاص به آن داشته باشد می‌گوید آن موضع فقیه و مفسر دین و متن هم در اینکه اینها را جزء دین بداند یا نداند و هم در اینکه چگونه اینها را تفسیر بکند مؤثر است مثلاً اگر کسی انتظار این را داشته باشد که دین در حوزه مسائل علوم انسانی وارد بشود و قوانین حاکم بر رفتارهای فردی و اجتماعی را بیان بکند آن‌وقت خیلی از آیات و اینها را یک جوری تفسیر می‌کنند که خیلی مطلب از آن درمی‌آید «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى**‏\* **أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى‏**»[[1]](#footnote-1) نمی‌دانم «**الناس علی دین ملوکهم**»[[2]](#footnote-2) یا «**الناس بأمرائهم اشبه منهم بآبائهم**»[[3]](#footnote-3) مثلاً همه اینها می‌شود معانی اگر انتظار ما از دین این باشد که در این زمینه‌ها هم وارد بشود آن‌وقت همه اینها یک مدلول‌های التزامی برایش درست می‌کنند ساخت و پرداختی می‌کند که از آن قوانین علوم انسانی استخراج می‌شود.

این به‌هرحال دو نوع تأثیر است که انتظار می‌تواند داشته باشد این نکته حالا قبلاً هم نگفتیم ولی روشن است که اصولاً خود این را بعد می‌گوییم مدعای اصلی آنها این است که این انتظاراتی که خود آن محصول یک دیدگاه‌هایی است پیش‌فرض‌هایی است می‌آید در دینی بودن یا نبودن یا در فهم و تفسیر متن اثر می‌گذارد آن انتظارات می‌گوید این جزء دین است یا نیست یا می‌گوید همین‌که جزء دین است این معنا را دارد یا آن معنا یا این عمق را دارد یا آن عمق ندارد گاهی هم هست که اصلاً نوع انتظار موجب می‌شود که بنابراین انتظار این‌جور معنایی پیدا می‌کند بنا بر نوع دیگر معنای متباینی پیدا می‌کند که من مثال هم داشتم ولی به این شکلش الان مثال خوبی به ذهنم نمی‌آید خوب ببینید مستندات آیه دیگر وارد بحث اصلی می‌شویم.

## مستندات این نظریه

خوب اصل این ادعا و مستندی که ببینید انتظارات مثل اینکه آن هرمنوتیک گادامری می‌گفت که دیدگاه‌ها و افق‌های معنایی مفسر در فهم اثر دارد این می‌گوید انتظارات اثر دارد این مستندات که برای این نظریه هست چند تا است که من عرض می‌کنم:

### 1. هرمنوتیک نسبیت‌گرا

یک مستند دلیل هرمنوتیک است مبنای این هرمنوتیک نسبیت‌گرا است یعنی درواقع ادله هرمنوتیک نسبیت‌گرا اینجا این بحث را هم در برمی‌گیرد که این مستند یک چیز جدیدی نیست جز همانی که در هرمنوتیک نسبیت‌گرا گفتیم ما گفتیم این بحث ذیل هرمنوتیک قرار می‌گیرد به خاطر این‌که ادامه آن است ولی درعین‌حال چون فقط دلیلش این نیست حرف‌های دیگری هم دارد جدایش کردیم که بعد عرض می‌کنیم یک در این حد که اولی مستند اینها است اصلاً این بحث هویت مستقلی از بحث سابق ندارد برای اینکه در بحث سابق این‌جور گفته می‌شد گادامر و هایدگر و متفکران علم هرمنوتیک نسبیت‌گرا اصلاً حرفشان این بود که انسان به دلیل اینکه تاریخ‌مند ‌است و معرفت و شناخت انسان هم زبان‌مند است و این تاریخ و زبان حدود و چهارچوب‌هایی را بر ما تحمیل کرده است ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم به صورت ناب از این قیدها بیاییم بیرون برویم سراغ متن همیشه با یک عینکی داریم نگاه می‌کنیم با یک رنگی که این شیشه دارد و همیشه از موضع خودمان داریم به این متن نگاه می‌کنیم و لذا آنچه در ما هست در فهم تأثیر می‌گذارد افق معنایی مفسر با افق معنایی متن امتزاج پیدا می‌کند افق معنایی مفسر درواقع چه چیزهایی است حاصل سابقه تاریخی او سنت موجود امروز شرایط خانوادگی‌اش شرایط روانی روحی و همه اینها موجب می‌شود که او با ذهن آغشته به پیش‌فرض‌ها انتظارات سؤال‌ها و پرسش‌های مشخص برود سراغ متن خوب یکی از این عواملی که ذهن او را آغشته کرده و آلوده کرده و از حالت ناب بیرون برده همین سؤال‌های اوست و پیش‌فرض‌های او و انتظارات اوست توقعی که او از این دارد او توقعش از دین این است و لذا همین اندازه می‌تواند از آن چیزی بفهمد مثل این‌که حالا اینها مثال است مثل اینکه می‌رود پیش عالمی که در ابعاد مختلف علم دارد او این عالم را در این حد فرض کرده و لذا در همین حد با او رابطه برقرار می‌کند شما دیدید که وقتی تبلیغ می‌رود یا برود آدم عالمی که در یک جایی برود که افراد با او آشنا نیستند یا کشش ندارند آنها همه می‌آیند سراغ او در حد اینکه این را بپرس آن را بپرس نوع سؤالش انتظارش بر خودش همه‌اش در آن حد است و لذا در همان حد هم از او استفاده می‌کند حالا اینجا هم در هرمنوتیک نسبیت‌گرا این‌جور بوده که می‌گفت این مجموع عوامل محیط به انسان که یکی هم انتظار انسان است نوع توقع انسان از این متن است اینها می‌آیند همراه فهم متن می‌شود این دلیل اولش این دلیل اول نتیجه‌اش یک هرمنوتیک فلسفی بود یعنی این هرمنوتیک نسبیت‌گرا یک هرمنوتیک فلسفی بود و هرمنوتیک فلسفی هم یک دیدگاه منطقی روش‌شناسی نبود بلکه فهم تفسیر فلسفی متن بود یعنی چه می‌گوییم تفسیر فلسفی نه منطقی و روش‌شناختی چرا این را می‌گفتیم تفسیر روش‌شناسی است نه اینکه ما در روش و فهم و منطق فهم باشیم اصلاً این تفسیر فلسفی فهم را مطرح می‌کنیم می‌گوید هیچ توصیه از این بیرون نمی‌آید می‌گوید چیزی نیست که شما بتوانید از این چهارچوب بیرون بیایید می‌خواهم بگویم که منطق برای شما نمی‌گویم دستورالعمل به شما نمی‌دهم روش تحقیق به شما نمی‌دهم که بگوییم روش تحقیق روانشناسی یا منطق باید این‌جوری بگوییم که این‌جوری شما تحقیق بکن تا به یک مطلب واقعی برسی این‌جوری تفسیر بکن تا به آنجا برسی ما که الان منطق می‌خوانیم ادبیات می‌خوانیم روش‌های تحقیق علوم مختلف که تو دنیای امروز این‌قدر پیشرفت کرده بخوانیم نگاهمان نگاه منطقی است نگاه روشی است و محصول این نگاه هم توصیه است راه را نشان می‌دهد این‌جوری برو آن کار را بکن این‌جوری عمل بکن این‌جوری تشکیل بده این قیاس اول را که می‌خواهی درست بکنی این شرایط را رعایت بکن در صغری این را در کبری شما را به نتیجه می‌رساند این روش منطقی است این نگاه روش تحقیقی است نگاه منطقی است نگاه توصیه‌ای است نگاه دستوری است نسخه می‌دهد و راه را نشان می‌دهد راهنمایی می‌کند هرمنوتیک غیر نسبیت‌گرا و اینها همه همین‌جور است دیگر همین هرمنوتیکی که ما در اصول داریم یا در منطق ما اینها همه هرمنوتیک عینیت‌گرا است هرمنوتیک عینیت‌گرا هرمنوتیک منطقی است دستوری است روشی است ما را به شیوه می‌رساند ما را از آلة القانونیه تعصم مراعاتها الذهن عن الخطاء فی الفکر می‌شود چیزی که اگر رعایت بکنید خطا نمی‌افتید خطا و صواب فرض شده و می‌گوید این را که بکنی از خطا دور و در مسیر صواب قرار می‌گیرید این یک هرمنوتیک عینیت‌گرا است با نگاه منطقی و روشی قبلاً هم توضیح دادیم اما هرمنوتیک نسبیت‌گرا یا هرمنوتیک گادامری و یا هرمنوتیک فلسفی که خیلی تعبیر خوبی است هرمنوتیک فلسفی گادامری یا نسبیت‌گرا می‌گوید من می‌گویم که این‌جوری اصلاً ذهن شما می‌فهمد و غیر از این هم نمی‌تواند بفهمد همین است من فقط دارم می‌گویم این‌جوری هست این اصلاً حدس‌هایی است که باید از آن بیرون نمی‌آید آن هرمنوتیک روشی و منطقی و عینیت‌گرا یک نوع تفسیری می‌خواند آن هم عمقش این است که یک نوع تفسیر فلسفی در آن وجود دارد ولی یک تفسیر فلسفی است که حوزه اختیار بشر آنجا مصون می‌ماند و از آن یک باید بیرون می‌آید چون می‌تواند خودش خطا و صواب را تفسیر بکند بعد هم می‌گوید راه خطا این است راه صواب هم این است اما این هرمنوتیک فلسفی هرمنوتیک فقط هرمنوتیکی است که از آن نتیجه‌گیری عملی بیرون نمی‌آید این‌جور تعبیر می‌کنند.

### فرق هرمنوتیک نسبیت‌گرا و هرمنوتیک عینیت‌گرا

اگر بخواهید عمق مسأله را بیابید هرمنوتیک درهرحال یک تفسیری از فهم است چه نسبیت‌گرا چه عینیت‌گرا یعنی درواقع می‌گوییم هر دو فلسفی است یعنی در هر دو جا دارد نوع شناخت و مواجهه ما را با عالم بیرون و متن دارد می‌گوید چگونه انجام می‌گیرد منتهی در آن نگاه عینیت‌گرا و منطقی می‌گوید نوع مواجهه بر اصولی استوار است که امکان خطا و صواب فرض می‌شود و امکان اعتراض از خطا هم هست و لذا از آن تفسیر فلسفی خاص ذهن و فهم یک چون اختیار باقی می‌ماند خطا و صواب می‌گوید وجود دارد و می‌گوید راه پرهیز از خطا موجود است از آن بایدهایی می‌آید بیرون این بایدها می‌شود روش تحقیق می‌شود منطق این در هرمنوتیک عینیت‌گرا است آنجا هم یک نگاه فلسفی دارد فهم یک تفسیری از فهم دارد منتهی تفسیری است که مفروضش این است که خطا و صواب است و امکان این هم هست که در خطا بیفتد یا در راه صواب برود و لذا توی امکانی که وجود دارد از تحلیل این مواجهه و شناخت عوامل خطا و عوامل ثواب می‌آید یک بایدهایی بیرون می‌آید این می‌شود این می‌شود روش تحقیق منطق هرمنوتیک عینیت‌گرا که می‌گویند هرمنوتیک منطقی است اما در دیدگاه گادامری آن یک تفسیر فلسفی است که جایی برای خطا و صواب و امکان خطا و صواب باقی نمی‌ماند و لذا می‌گویند این فلسفی محض است یعنی تولیدکننده نظریات منطقی و روش تحقیق نیست این یک توضیح تکمیلی است امکان دسترسی به متن نیست چون امکان نیست آن‌وقت خطا و صوابی نیست و آن‌وقت توصیه اینجا معنایی ندارد فقط ما می‌فهمیم که هر کسی با عینک خودش دارد یک چیزی می‌فهمد با یک رنگی نمی‌شود این عینک‌ها را برداریم ولی آن عینیت‌گرا می‌گوید می‌شود عینک صافی گذاشت که خودش اصلاً دخالتی نکند عینک‌های صافی داریم که هیچ تأثیری در آن ندارد یا می‌شود عینک را برداشت اینجاست که می‌گوید عینک‌ها را بشناسید توصیه می‌کند عینک این‌جوری باشد اونجوری باشد تا خوب ببینیم اگر هرمنوتیک عینیت‌گرا که یک تفسیر خاص فلسفی از دین و معرفت است بایدها و روش‌های تحقیق بیاید بیرون ولی از هرمنوتیک نسبیت‌گرایی که راه را به واقع مسدود می‌بیند و امکانی برای تمییز خطا و صواب تصویر نمی‌کند چون دیگر نمی‌شود خطا را از صواب تشخیص داد و لذا ممکن نیست توصیه بکنیم روش تحقیقی به شما نشان بدهیم این حالا برگشتی به بحث سابق است که توضیح بیشتری دادیم هر دو نوعی تفسیر فلسفی است ولی یکش می‌گوید چون امکان نیست توصیه ندارد ولی یکی می‌گوید که چون امکان خطا و صواب هست توصیه می‌کنم به تو به خاطر دو تا نکته است می‌گوید هسته ثابت هست و امکان رسیده به آن هست امکان رسیده هست یعنی خطا و صواب دارد آن‌وقت می‌آیم راه را به شما نشان می‌دهم می‌شود منطق می‌شود روش تحقیق اما نسبیت‌گرا می‌گوید که هسته ثابت نیست یا اگر هم باشد شما راه ندارید هر کسی از ظن خود شد یار من کسی هم نمی‌تواند از ظن خودش بیرون بیاید و لذا توصیه نمی‌کنم فقط می‌گویم که این‌جوری است فلسفه عینیت‌گرا من آنجا می‌خواهم بگویم که فلسفی است به یک معنای عمیق یعنی آن هم دارد ذهن را تفسیر می‌کند بله در عینیت‌گرا هم دارد تفسیر می‌کند می‌گوید شناخت این‌جوری محقق می‌شود ذهن بشر هر دو یک نگاه فلسفی است آن می‌گوید معنای ثابتی نیست امکان نیست این می‌گوید معنای ثابت است امکان دسترسی هم هست هر دو یک دیدگاه فلسفی است منتهی آن روش تحقیق از دیدگاه فلسفی بیرون می‌آید این نمی‌آید عمق قصه این است و لذا اصطلاحاً مانعی ندارد بگوییم الان اصطلاح این‌جور است می‌گوید هرمنوتیک فلسفی یعنی نسبیت‌گرا گادامری به آن نمی‌گویند هرمنوتیک فلسفی منتهی من می‌خواهم بگویم که واقع این است که در هر دو ما یک از فهم متن یک تحلیل فلسفی داریم از فهم متن ارائه می‌کنیم چه آن دسته چه این دسته منتهی آنها یک جور فهمی ارائه می‌کنند که نتیجه‌اش روش تحقیق است این یک نوع تفسیری از فهم ارائه می‌کند که نتیجه‌اش روش تحقیق نیست مطلب واضح است چیز خاصی نیست من می‌خواهم بگویم این تأکیدی که فلسفی است معنایش این نیست که اصلاً فلسفه‌ای در کار نیست نه آن هم نگاه فلسفی به فهم متن است منتهی یک اصولی دارد که نتیجه‌اش هم روش تحقیق است ببینید فلسفی بودن یعنی چه اینجا به فلسفی در مقابل منطقی که می‌گوییم یعنی چی یعنی می‌خواهیم حقیقت یک چیز را بشناسیم می‌خواهیم بگوییم هرمنوتیک عینیت‌گرا داریم و هرمنوتیک نسبیت‌گرا ما قصدمان این است که هر دوی اینها یک نگاه فلسفی دارند هر دوی اینها فلسفی هستند یعنی چه یعنی می‌گوید این پدیده تفسیر متن شما یک پدیده‌ای است که ما می‌خوانیم و چیزی می‌فهمیم از آن این پدیده را می‌خواهد تحلیل بکندد این پدیده چیه این‌جور نیست که فقط این یک نگاه فلسفی به ذهن دارد و شناخت دارد این هم نگاه فلسفی دارد منتهی تفاوتش در این است که این‌جوری تفسیر می‌کند فهم را می‌گوید معنای ثابت است دسترسی امکان دارد و تمییز خطا و صواب هم امکان دارد این سه تا حرف است نتیجه این سه تا حرف یک موضع منطقی می‌شود.

نتیجه این نگاه منطقی ارائه روش و منطق فهم می‌شود بله می‌خواهم بگویم که یک نگاه فلسفی دارد این را ثابت می‌کند اما نسبیت‌گرا نگاه فلسفی‌اش چیه این است نگاه فلسفی‌اش مقابل این است که می‌گوید امکان تمییز خطا و صواب نیست چرا برای اینکه معنای ثابتی نیست برای اینکه دسترسی به آن ممکن نیست هر کسی با ذهن خودش مواجه با آن می‌شود این نگاه فلسفی نتیجه‌اش چیه نفی منطق و روش است آن‌وقت اینکه می‌گویند این هرمنوتیک فلسفی است آن هرمنوتیک منطقی و روشی است این به خاطر این است که نهایت آن به روش می‌رسد نهایت این نمی‌رسد این را می‌گویند فلسفی است این را می‌گویند روشی است اگر دقیق بخواهیم بگوییم هر دو فلسفی هستند منتهی آن منطقی فلسفی و روشی است این فلسفی محض است که به روش نمی‌کشد این عمق قصه هرمنوتیک است که قبلاً هم اشاراتی به این شکل داشتیم این را وقتی تنظیم می‌کنیم باید در آن بحث توضیح داده بشود حالا برگردیم به بحث خودمان اولین دلیل کسانی می‌گویند انتظار ما از دین یا از متن در فهم او و تعیین مدل و جایگاه او دارای نقش است اولین مستندشان این است که این را ارجاع می‌دهند به نظریه هرمنوتیک فلسفی و نسبیت‌گرا چون هرمنوتیک نسبیت‌گرا می‌گوید که یک چیزهایی در فهم متن همراه شماست اینها چه چیزی هستند پیش‌فرض‌های شما پیش‌ذهن‌های شما فرضیات شما سؤالات شما و انتظارات شما انتظارت تو آن خانواده قرار می‌گیرد یک سلسله از عوامل و خانواده‌ای از مجموعه عواملی وجود دارد که چسبیده به ذهن شماست هیچ‌گاه نمی‌شود جدا کرد و دائم در آن فهم اثر می‌گذارد هر ذهنی هم با ذهن دیگر این عواملش فرق دارد لااقل احتمال فرقش وجود دارد و حتی برای خود یک نفر هم در حالات مختلف اینها فرق می‌کند این عوامل آغشته به ذهنش متفاوت است و یکش هم انتظار از دین است هر کسی یک نوع انتظار دارد اینجا بحث حق و باطل نیست این است که طبعاً ما با انتظارات مختلف زاده می‌شویم رشد می‌کنیم و می‌میریم و نمی‌توانیم هم هیچ‌گاه خالی از انتظار بشویم چرا چون انتظاراتمان عوض می‌شود یک نوجوانی که مثلاً در یک محیط فقیر زندگی کرده این یک نوع انتظاراتی دارد که می‌رود به سمت تفسیری مارکسیستی از آیات و روایات یک روحیه انقلابی در او هست که می‌رود به این سمت ولی نوجوانی که نه در محیط آرام بوده و این‌جور گرفتاری‌های آن شکلی نداشته و روحیه انقلابی ندارد دیگر تفسیر انقلابی از متون دین ارائه نمی‌دهد آن‌جور که باشد گروهی می‌شود مثل منافقین خلق یا گروه فرقان می‌شود که اصلاً همه چیز را انقلابی می‌بیند ولی آنچه در آن شرایط نباشد این‌جوری نمی‌بیند یعنی آن انتظارش از دین این است که بیاید متون محرک مولد محرکی باشد که دائم تولید انقلاب می‌کند جوش‌وخروش می‌کند با این انتظار می‌رود همه چیز را این‌جوری می‌فهمد و همه آدم‌ها و انسان‌ها و آحاد بشری انتظارات و پرسش‌ها و سؤالات و پیش‌فرض‌ها و نگاه‌ها و نگرش‌های مختلفی که دارند که تولید تفسیرهای مختلفی می‌کند چه در اینکه بگوییم جزء دین است یا نیست چه اینکه این‌جوری بخواند و معنا بکند قرائت‌های مختلف این یک مستند است که این مستند درواقع احاطه بحث بر همان هرمنوتیک است.

### تأثیر جبری و قهری انتظار بر مبنای هرمنوتیک نسبیت‌گرا

ما اگر پایه هرمنوتیک نسبیت‌گرا را زدیم با حداقل سه چهار تا دلیلی که قبول داشتیم از میان بیست‌وچهار دلیلی که وجود داشت وقتی که پایه آن را زدیم دیگر نمی‌گوییم که یک نوع نقش انتظار است که خارج از اراده ما هم هست در اینجا نقش دارد بله ممکن است تأثیری داشته باشد ولی اینکه انتظار تأثیر فلسفی داشته باشد انتظار تأثیر قهری داشته باشد که قابل‌کنترل نباشد این نیست این اولین دیدگاه در باب انتظار است که نتیجه این ارجاع به آن بحث هرمنوتیک این است که تأثیر انتظار بنا بر مبانی هرمنوتیک نسبیت‌گرا تأثیر جبری و قهری و غیرقابل‌کنترل و توصیه است یعنی اصلاً اینجا چیزی نیست که بگوییم انتظار را داشته باشد نداشته باشد این دست خود بشر است هرکسی بخواهد یا نخواهد یک بستری از سؤالات و پرسش‌ها و انتظارات متولد می‌شود تا آخر هم تو همین است مثل کسی که از یک پدر و مادر متولد می‌شود تا آخر مال این پدر و مادر است دیگر هیچ‌وقت نمی‌تواند بگوید نه اینها پدر و مادر من نیستند یا این ژن بر من مؤثر نمی‌باشد این نقش انتظار تأثیر فلسفی محض است ما به آن می‌گوییم هرمنوتیک فلسفی محض این هم می‌شود تأثیر انتظار تأثیراً فلسفیاً محضاً بدون اینکه قابل‌کنترل باشد دلیل این است نتیجه هم این است جواب هم همانی است که قبلاً گفتیم هرمنوتیکی نسبیت‌گرا چیز درستی نیست نوع دوم انشاءالله جلسه بعد اونجور که می‌گفتیم همین را در نظر می‌گرفتیم می‌گفتیم هرمنوتیک نسبیت‌گرا می‌گوید که آدم با همه مقوماتی که او را در برگرفته می‌رود سراغ متن آن مقومات چیه یکی هم انتظار است اصلاً تو خود درون اندیشه هرمنوتیک فلسفی نسبیت‌گرا می‌گوید عواملی تأثیر دارد یکش هم انتظار است و لذا این بحث انتظار در حد این نظریه و دلیل اصلاً چیزی جز همان قبلی نیست و جوابش هم همان است...

1. **- علق / 6 و 7.** [↑](#footnote-ref-1)
2. . مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج 102، ص 7، موسسه الوفاء، بیروت، 1404ق؛ الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ج 2، ص 21، مکتبة هاشمی، تبریز، 1381ق. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تحف العقول، ص208 [↑](#footnote-ref-3)